



## An Analytical Re-reading of Ghazale Alizade's *the House of Edrisis* Based on Erich Fromm's Theory of Escape from Freedom and the Romanticism

Tahere Farzane<sup>1</sup>  and Ali Mohammadi<sup>2</sup> 

1. Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran. E-mail: [t.farzane1995@gmail.com](mailto:t.farzane1995@gmail.com)
2. Corresponding author, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran. E-mail: [a.mohammadi@basu.ac.ir](mailto:a.mohammadi@basu.ac.ir)

### Article Info

### ABSTRACT

**Article type:**  
Research Article

**Article history:**  
Received:  
7 June 2025

Received in revised form:  
11 August 2025

Accepted:  
25 August 2025

Available online:  
20 September 2025

Urbanization and civilization, with their multifaceted transformations, have continuously posed new challenges to humanity—challenges that simultaneously highlight individuality and freedom while intensifying anxiety and a sense of identity loss. Erich Fromm, a prominent humanistic psychoanalyst, explores how individuals confront freedom, cope with the anxiety of isolation, and fulfill essential needs that underlie these responses. This study employs a descriptive-analytical approach based on library research to reexamine *The House of the Edrisis*, a novel by Ghazaleh Alizadeh. Drawing on Fromm's theory of *Escape from Freedom*, it investigates how the novel's characters react to freedom and manage their experiences of loneliness. Findings suggest that most characters mitigate their fear of freedom by seeking refuge in the past and collective security. Some evade freedom through submission, while others do so through exerting control. A marked contrast emerges between rural and urban characters: the passionate, revolutionary spirit of the foundry workers, representing rural life, reflects attentiveness to their fundamental needs, whereas city dwellers, neglecting such needs, are depicted as passive and isolated. Additionally, elements of Romanticism are evident, revealing the author's inclination toward a return to the simplicity and naturalness of rural life.

**Keywords:**

the House of the Edrisis,  
Ghazaleh Alizadeh,  
romanticism,  
escape from freedom,  
desire for return

**Cite this article:** Farzane, T. & Mohammadi, A. (2025). An Analytical Re-reading of Ghazale Alizade's *the House of Edrisis* Based on Erich Fromm's Theory of Escape from Freedom and the Romanticism. *Persian Literature*, Vol. 15, No. 1, Serial No. 35, 15-32. <https://doi.org/10.22059/jpl.2026.405723.2348>



© Author(s) retain the copyright.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jpl.2026.405723.2348>

**Publisher:** University of Tehran Press.



## بازخوانی رمان خانه ادیسی‌ها نوشته غزاله علیزاده

### با تکیه بر نظریه گریز از آزادی اریک فروم و مکتب رمانتیسیم

طاهره فرزانه<sup>۱</sup> و علی محمدی<sup>۲</sup> ✉

۱. گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران. رایانامه: [t.farzane1995@gmail.com](mailto:t.farzane1995@gmail.com)

۲. نویسنده مسئول، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران. رایانامه: [a.mohammadi@basu.ac.ir](mailto:a.mohammadi@basu.ac.ir)

#### چکیده

#### اطلاعات مقاله

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

تاریخچه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۱۷

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۰۳

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۶/۲۹

کلیدواژه‌ها:

خانه ادیسی‌ها،

غزاله علیزاده،

رومانتیسیم،

گریز از آزادی،

میل بازگشت.

شهرنشینی و تمدن همواره با دگرگونی‌های همه‌جانبه خود، نوع بشر را در برابر چالش‌هایی نوین قرار داده است. چالش‌هایی که از یک سو فردیت و آزادی انسان را برجسته‌تر ساخته و از دیگر سو به اضطراب و بی‌هویتی او دامن زده است. اریک فروم، از جمله روانکاوان انسان‌گرایی است که از شیوه‌های رویارویی انسان با آزادی و اضطراب تنهایی و از نیازهای اساسی او برای این رویارویی سخن گفته است. پژوهش حاضر بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای و با روش توصیفی-تحلیلی به بازخوانی رمان خانه ادیسی‌ها، اثر غزاله علیزاده می‌پردازد و می‌کوشد با تکیه بر نظریه گریز از آزادی فروم نشان بدهد که شخصیت‌های این رمان، در برابر آزادی چه واکنشی نشان می‌دهند و احساس تنهایی خود را چگونه مهار می‌کنند. نتایج این بررسی حاکی از آن است که اغلب شخصیت‌ها هراس خود را از این مواجهه با پناه بردن به گذشته و امنیت جمعی فرو می‌نشانند. عده‌ای با تسلیم شدن و برخی با تسلط، از آزادی خود می‌گریزند. همچنین تفاوتی آشکار میان انسان روستایی و شهرنشین قابل مشاهده است. روحیه انقلابی و پرشور آتش‌کارها به عنوان نمایندگان زیست روستایی، معلول توجهی است که به نیازهای اساسی خود، نشان می‌دهند؛ درحالی که ساکنان شهرها با عدم توجه به این نیازها، منفعل و منزوی به تصویر کشیده شده‌اند. افزون بر این، مؤلفه‌های آشکاری از رمانتیسیم در این اثر قابل بررسی است که میل نویسنده به بازگشت و طبیعت ساده روستایی را نشان می‌دهد.

**استاد:** فرزانه، طاهره و محمدی، علی (۱۴۰۴). بازخوانی رمان خانه ادیسی‌ها نوشته غزاله علیزاده با تکیه بر نظریه گریز از آزادی اریک فروم و مکتب رمانتیسیم.

*ادب فارسی*، دوره ۱۵، شماره ۱، شماره پیاپی ۳۵، ۱۵-۳۲. <https://doi.org/10.22059/jpl.2026.405723.2348>

**ناشر:** انتشارات دانشگاه تهران. © نویسندگان.



## ۱. مقدمه

عنصر مکان، نه تنها در زیست طبیعی انسان، اهمیتی غیرقابل انکار دارد، که در معماری داستان و ساختار روایت نیز نقش پررنگی ایفا می‌کند. انسان به طور عام و نویسنده به طور خاص، «پیش از آن که دریافتش از جهان را در قصه‌ها و شخصیت‌ها و تصاویر و صداها تجسم بخشد، ناظر به جهانی است که در آن زندگی می‌کند و آگاه به آنچه در آن می‌گذرد» (تودوروف، ۱۳۹۹: ۸۲). از این روست که می‌توان شهر را به عنوان مکانی که «متأثر از و مؤثر بر همه رفتارهای انسانی است» (حبیبی، ۱۳۹۷: ش) از منظر داستان‌نویسی مورد بحث قرار داد. مطابق بسیاری از نظریه‌های علوم انسانی، پدیده شهر، نه تنها حضور فیزیکی صرف نیست، بلکه تبعات بی‌شمار آن تهدیدی جدی برای روان انسان شهرنشین به حساب می‌آید. در همین راستا، بررسی جایگاه شهر در این نوشتار، متمرکز بر تجربه زیسته انسان در شهر و نسبت او با هژمونی شهری از منظر روانشناسی است.

پیشرفت تمدن، اگرچه پیوسته اسباب راحتی بشر را فراهم نموده، احساس بیگانگی با خویشتن، طبیعت و جامعه را نیز بدو تحمیل کرده است. این احساس که از دوران روشنگری و با اندیشه‌های ژان ژاک روسو آغاز شد، در اواخر سده هیجدهم، به شکل گیری جنبش رومانتیک انجامید (ر.ک. سیدحسینی، ۱۳۸۹: ۱۷۵)؛ جنبشی که از دل عقلانیت مدرن سر برآورد اما بازگشت به طبیعت و سادگی روستایی را آرمان خود قرار داد. هم‌چنان که آثار مخرب شهر و توسعه جوامع، بر روان و سبک زندگی انسان افزایش می‌یافت، متفکران بیشتری به واکاوی این مقوله پرداختند. اریک فروم، منتقد اجتماعی و روانکاو انسان‌گرای قرن بیستم، نیز از جمله افرادی بود که در نقد تمدن صنعتی نشان داد پیشرفت‌های تکنولوژیک نه تنها قادر به رفع نیازهای اساسی انسان نیست، که او را با اضطرابی بنیادین دست‌به‌گریبان کرده است (ر.ک. فیست، ۱۳۹۳: ۲۳۰). این اضطراب، بیش از هر زمان دیگری در عصر حاضر نمود یافته و ادبیات داستانی معاصر، یکی از بسترهایی است که بحران‌های ناشی از آن را بازنمایی می‌کند. «شناختی که از ادبیات حاصل می‌شود با آنچه جامعه‌شناسان و روان‌شناسان می‌آموزند، مغایرتی ندارد. کارکرد ادبیات، هم‌چون فلسفه و علوم انسانی، تفکر است و شناخت دنیای ذهنی و اجتماعی‌ای که در آن ساکنیم» (تودوروف، ۱۳۹۹: ۶۸). از این رو فهم ادبیات می‌تواند به منزله فهم تجربه‌های بشری باشد. با نگاهی اجمالی به ادبیات داستانی معاصر درمی‌یابیم که مسئله شهر و سبک زندگی شهری از مضامین پرسامدی است که بحران هویت، گسست‌های عاطفی انسان مدرن و میل بازگشت به سادگی طبیعی را به تصویر کشیده است.

غزاله علیزاده، از نسل سوم زنان داستان‌نویس ایران است که به نویسنده‌ای شهری شناخته شده؛ اما میل به روستا و طبیعت و نیز انتقاد از شهر و شهرنشینی پس‌زمینه اغلب آثار اوست. رمان خانه ادیسی‌ها به عنوان مهم‌ترین و پرمخاطب‌ترین اثر علیزاده، داستانی است که در بستر یک انقلاب شکل می‌گیرد. این رمان با بازنمایی لحظه انتقال از گذشته به حال، هم نوستالژی جهان از دست رفته را در خود دارد و هم ناتوانی انسان معاصر در پذیرفتن جهان جدید. مقاله حاضر به شیوه توصیفی-تحلیلی، بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای انجام گرفته است و بر آن است تا با تکیه بر اصول رمانتیسیم و با تحلیل وقایع داستان از منظر روانکاوی انسان‌گرای فروم، نشان بدهد که خانه ادیسی‌ها نه تنها روایتی رمانتیک از زوال یک سنت و میل بازگشت به آن است، بلکه تصویری از انسان مدرن است که در جستجوی معنا، به خویشتن خویش بازمی‌گردد. هم‌چنین می‌کوشد دریابد که پشتوانه روانی نویسنده، هنگام خلق این اثر، تا چه اندازه می‌تواند میل بازگشت به گذشته و طبیعت باشد.

از آثار تألیف‌شده در باب شهر، که مجموعه‌ای از آراء متفکران جامعه‌شناسی را گردآورده است، می‌توان به کتاب *انسان‌شناسی شهری* نوشته ناصر فکوهی (۱۳۸۳) اشاره کرد که پس از ریشه‌شناسی واژه شهر و بررسی منشاء تحولات آن در تمدن‌های گوناگون، نظریه‌های پیرامون شهر و شهرنشینی را از یونان باستان می‌آغازد؛ پس از گذاری بر جامعه‌شناسی کلاسیک، به مکتب شیکاگو، رویکردهای نومارکسیستی و نظریه‌های نو می‌پردازد. کتاب *تجربه مدرنیته* (۱۴۰۰) اثر مارشال برمن و ترجمه مراد فرهادپور سیری از روند مدرنیزاسیون را به اختصار در مقدمه بیان می‌دارد و به قرائت و بسط متون کلاسیکی چون فاوست گوته، مانیفست کمونیست و یادداشت‌های زیرزمینی می‌پردازد. شهر و تجربه مدرنیته فارسی (۱۳۹۲) عنوان کتابی است از نرگس خالصی مقدم که بر چالش‌های زندگی انسان شهری و آثار مدرنیته بر حیات ایرانی معطوف است؛ از جمله تألیفاتی که مسئله مدرنیته را در ادبیات فارسی بررسی کرده

است، کتاب شعر شهری (۱۳۹۸) به قلم فرزاد آبادی است که مؤلفه‌های شهرنشینی را بر اساس نظریه تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف در شعر معاصر فارسی مورد بحث قرار داده است.

از مقالاتی که با محوریت آثار غزاله علیزاده نگاشته شده است می‌توان به مقاله «بازتاب سنت و تجدّد در رمان خانه ادیسی‌ها» (۱۴۰۲) نوشته ابهری، فلاحی و اسکندری، اشاره کرد که بر اساس چهار پارامتر: تکرار و یکنواختی، زنان به عنوان قربانیان جامعه مردسالار سنتی، فروپاشی سنت و ظهور تجدّد در هیئت استبداد مدرن، و روشنفکران در جایگاه رانده‌شدگان عصر سنت و تجدّد توتالیتریستی، محتوای این داستان را بررسی می‌کند. مقاله «تحلیل روانشناختی شخصیت‌های برجسته رمان خانه ادیسی‌ها» (۱۳۹۰) نوشته فرضی و خسروحسینی، ریشه عقده‌ها و مشکلات روانی بعضی از شخصیت‌های این داستان را، مشکلات اجتماعی، سیاسی و خانوادگی می‌داند. چاو، قبادی، بیگدلی و گرجی (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل مقایسه‌ای دو رمان سمفونی مردگان و خانه ادیسی‌ها با تأکید بر مضامین اجتماعی» شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو اثر را مورد بحث قرار می‌دهند. هم‌چنین احمدی ملایری و آقاجانی یزدآبادی (۱۳۹۲) در «تنهایی روشنفکر در رمان‌های غاده‌السمان و غزاله علیزاده» نشان می‌دهند که تنهایی شخصیت‌های روشنفکر در دستگاه فکری هر دو نویسنده ریشه در نظام اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه دارد.

در حیطه روان‌شناسی، گریز/ آزادی نوشته اریک فروم و ترجمه عزت‌اله فولادوند (۱۳۷۹)، تقریباً تنها کتاب مستقلی است که به تحلیل و تبیین نظریه گریز از آزادی می‌پردازد و پژوهش حاضر بر بستر همین نظریه شکل می‌گیرد.

## ۲. شهرنشینی و تمدن

آغاز تمدن را می‌توان از دوره نوسنگی دانست؛ زمانی که بشر از کوچ‌نشینی فاصله گرفت و به سکونت و یک‌جانشینی روی آورد. در فاصله‌ای نزدیک به ده هزارسال، از انقلاب نوسنگی تا عصر حاضر، سه موج بزرگ گسترش شهری، شیوه زیست انسان را متحوّل کرده است. موج نخست آن، در حدود هزاره چهارم پیش از میلاد به وقوع پیوست و در سرزمین‌هایی چون بین‌النهرین، مصر، هندوستان و چین، نخستین شهرهای کشاورزی را بنیاد نهاد. این شهرها که در کنار رودها بنا شده بودند، ضمن داشتن اقلیم مناسب و توسعه کشاورزی، منجر به ایجاد تقسیم کار، طبقه‌بندی اجتماعی و تشکیل دولت شدند (ر.ک. فکوهی، ۱۳۸۳: ۳۹).

موج دوم از نیمه دوم قرن هیجدهم تا اواخر قرن نوزدهم، با انقلاب‌های صنعتی و سیاسی اروپا همراه شد و با گسترش سرمایه‌داری و تکنولوژی، شهرنشینی را به شکل غالب زندگی در کشورهای توسعه‌یافته بدل کرد (همان). اغلب نظریه‌های انتقادی پیرامون مسئله شهر در همین دوره شکل گرفته است. دوره‌ای که سختی‌ها و رنج‌های حاصل از زایش جامعه صنعتی، صاحبان اندیشه را ابتدا به ساختن ایده‌های آرمان‌شهری و سپس به سوی نظریه‌های دُش‌شهری سوق داد. شهرهایی خیالی که تصور می‌شد مردمانی خوشبخت را در دامن رفاه خود پرورش خواهند داد، به پهنه‌ای برای حکمرانی حکومت‌های توتالیتری و استبدادی با اردوگاه‌های کار اجباری بدل شد که ساکنانی از خود بیگانه، مضطرب، سرگشته، گرسنه و بی‌پناه داشت (همان: ۱۶۶). مارکس و انگلس، وبر، زیمل و دورکیم از اثرگذارترین اندیشمندان کلاسیک و پس از آن‌ها رابرت پارک در کنار لوویس ورت از سرآمدان مکتب شیکاگو، صاحبان برجسته‌ترین دیدگاه‌های جامعه‌شناسی این دوره‌اند. آنان که از نزدیک شاهد دگرگونی‌های اجتماعی، اقتصادی و روانی ناشی از گسترش شهر در شیوه زیست انسان بودند، دستاوردهای این سبک زندگی را نگرش عقلانی، سلطه روح عینی، احتیاط و اجتماع‌زدایی، کم‌رنگ شدن روابط عاطفی و از خودبیگانگی عنوان کرده‌اند (ر.ک. زیمل، ۱۳۷۲: ۵۳-۶۶).

موج سوم شهرنشینی پس از جنگ جهانی دوم با دو محور اصلی بازار جهانی مبادلات اقتصادی و نهادهای فراملی متکی بر اتّحادهای آن‌ها شکل گرفت و در نهایت شهرنشینی در قرن بیست‌ویکم به روندی برگشت‌ناپذیر در زندگی انسان تبدیل شد که در آینده‌ای نه‌چندان دور، سایر اشکال زیستی را نیز از میان برخواهد داشت (ر.ک. فکوهی، ۱۳۸۳: ۳۹-۴۰).

## ۳. روسو و رمانتیسیم

ژان‌ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸) از نخستین فلاسفه‌ای بود که احساس پوچی و بیچارگی امروز بشر را معلول پیشرفت تمدن و قراردادهای اجتماعی می‌دانست و بر آن بود که تنها آنچه از دل طبیعت بیرون می‌آید، حقیقت است (ر.ک. روسو، ۱۳۸۶: ۳۶).

حقیقت در دیدگاه روسو در مقابل دروغ‌پردازی‌های انسان مدرن قرار دارد و کشف آن، تنها با نظر کردن به دل انسان طبیعی، انسان ساده فاسد نشده، ممکن می‌شود (ر.ک. برلین، ۱۳۸۷: ۹۷). موجودی که نیک آفریده شده اما زندگی اجتماعی او را شریر و از اصل خویش دور نموده است (ر.ک. روسو، ۱۳۴۱: ۱۶-۱۷). او بر پایه این استدلال، «پیشنهاد می‌کند که انسان باید به سوی طبیعت بازگردد» (براهنی، ۱۳۹۳: ۳۷۴). اندیشه‌های روسو پیشگام جنبش رمانتیک شد و در برخی از کشورها، تأثیری ژرف بر جامعه و هنرمندان گذاشت؛ تاجایی که او را استاد مسلم رمانتیسم، در تمام اروپا دانسته‌اند. در تعریف این مکتب، به طور عمده، بر انواع فرار رمانتیک تکیه می‌شود؛ فرار به رؤیا، فرار به گذشته، به سرزمین‌های دوردست، به تخیل (ر.ک. سیدحسینی، ۱۳۸۷: ۱۶۲-۱۷۵). از آن‌جا که توسعه شهر و شهرنشینی، شکل‌گیری طبقات اجتماعی جدید و نیز شیوه‌هایی نو در روابط و سبک زندگی، انسان را به سوی شکاف عمیق تنهایی سوق می‌داد؛ روح رمانتیک، بر آن بود تا جامعه زشت کنونی را رها کند و به معصومیت کودکی، خلاء دانستگی و بدویتی ساده و بی‌آداب پناه ببرد (ر.ک. خواجهات، ۱۳۹۱: ۳۶). شاعران و نویسندگانی که در این دوره ظهور کردند با درونمایه‌هایی متفاوت، اگرچه در قالب‌هایی کلاسیک، تغییر و تحول را آغاز کردند و بار دیگر به احساسات انسانی بها بخشیدند (ر.ک. سیدحسینی، ۱۳۸۷: ۱۷۱). منتقدان ادبی، افزون بر تمایل رمانتیسم به حزن و اندوه و ارجح بودن زندگی روستایی و طبیعت وحشی در منظومه فکری آنان، از مشخصه‌های دیگری نیز برای این مکتب یاد کرده‌اند:

- کوشش برای نشان دادن زیبایی، گذشته از زشتی و بدی؛
- پای‌بندی به احساس و خیال‌پردازی.
- الهام گرفتن از ادبیات مسیحی قرون وسطی و رنسانس و افسانه‌های ملی کشورهای خویش و نیز تقلید از ادبیات معاصر ملل دیگر.
- پای‌بندی به جلال و منظره.
- برنامه‌ریزی برای مبارزه با روشی منفی؛ به عقیده آن‌ها دستورالعمل‌هایی که در ادبیات رواج یافته مانع آزادی و فکر و بیان شده است (همان: ۱۷۹).

#### ۴. گریز انسان از آزادی

یکی از روانکاوانی که دیدگاهی نزدیک به روسو دارد، اریک فروم (۱۹۰۰-۱۹۸۰) است. او معتقد است که پیشرفت تمدن و تغییر سبک زندگی، باعث می‌شود انسان بیش از پیش، فردیت و آزادی خود را در جهان دریابد. این آگاهی او را وحشت‌زده می‌کند و به احساس تنهایی، انزوا و ناامنی‌اش می‌انجامد. پس برای مقابله با آن، تلاش می‌کند تا با مکانیزم‌هایی چون تسلیم یا تسلط، از آزادی بی‌مرزی که دنیای مدرن به او پیشکش کرده است، به سوی طبیعت بگریزد (ر.ک. فیست، ۱۳۹۳: ۲۲). فروم این پیش‌فرض بنیادین را گریز از آزادی می‌نامد و مانند روسو بر این باور است که «تعارض‌های شخصی ما از انواع جوامعی که می‌سازیم ناشی می‌شوند» (شولتز، ۱۳۸۹: ۲۰۲). بر همین مبنا از شش نیاز روانشناختی اساسی در زندگی اجتماعی سخن می‌گوید که ریشه در جدایی انسان از طبیعت دارند. بشر ناچار است اندوه جدایی از ریشه‌های طبیعی را با جایگزین کردن ریشه‌هایی انسانی تسکین بخشد تا به این وسیله احساس کند در جهان محلی دارد (ر.ک. فروم، ۱۳۶۸: ۵۹). تعالی، ارتباط، ریشه‌مندی، هویت، جهت‌یابی و برانگیختگی از آن جمله‌اند (ر.ک. شولتز، ۱۳۸۹: ۲۰۹-۲۱۱). بر اساس نیاز به تعالی، انسان تمایل دارد از حالت حیوانی فراتر برود؛ او مایل است دست به خلاقیت و آفرینش بزند تا خویشتن را هدفمند بیابد. نیاز به ارتباط، که از اختلال در پیوندهای ما با طبیعت ناشی می‌شود، می‌کوشد تا پیوندهای انسانی را جایگزین جدایی از طبیعت کند. عشق، عالی‌ترین نوع از انواع ارتباط است. نیاز به ریشه‌دار بودن نیز منشایی به جز جدایی از طبیعت ندارد. احساس خویشاوندی و داشتن ریشه‌های انسانی می‌تواند ایمن بودن را به فرد القا کند. هم‌چنین نیاز دیگری که برطرف کردن آن، جانشینی برای بازگشت به طبیعت محسوب می‌شود، نیاز به هویت است. داشتن استعدادها و توانایی‌های منحصر به فردی که متمایزکننده یک شخص از دیگر اشخاص گروه باشد (همان). این ویژگی در ایده‌های جامعه‌شناسی به فردیت شناخته می‌شود و شهر، عاملی است که در جهت نابودی آن کمر بسته است (ر.ک. زیمل، ۱۳۷۲: ۶۴). فروم

حفظ و دست‌یابی به آن را اقدامی در راستای ارضاء حس تمایل به طبیعت می‌داند؛ درنهایت جهت‌یابی و برانگیختگی انسان را یاری می‌کند تا اهدافی معنادار و برانگیزاننده داشته باشد که تحمل اضطراب بنیادی<sup>۱</sup> را برای او آسان‌تر نماید (ر.ک. شولتز، ۱۳۸۹: ۲۱۱).

## ۵. نگاهی به رمان

رمان خانهٔ ادریسی‌ها شناخته‌شده‌ترین اثر غزاله علیزاده است که جریان یک انقلاب را روایت می‌کند. خانه در شهری خیالی به نام عشق آباد بنا شده و داستان، حول زندگی ساکنان آن است؛ شهر اکنون دستخوش تغییرات ناشی از انقلابی است که با شعار حذف مالکیت پا گرفته است. یک سوی این انقلاب، ثروتمندان و اربابانند که مجبور به دست کشیدن از املاک و دارایی‌های شخصی شده‌اند؛ سوی دیگر آن، کارگران و روستاییان محروم از ثروت که خود را آتش کار یا قهرمان می‌نامند و با رؤیای تحقق عدالت و آزادی به جریان انقلاب پیوسته‌اند.

خانم ادریسی، دخترش لقا، نوه‌اش وهاب و یاور که سال‌هاست خدمت‌گزار آن‌هاست، ساکنان اصلی خانه‌اند که از طبقات بالای جامعه به شمار می‌روند. داستان با هجوم آتش‌کارها به خانه و تصاحب آن آغاز می‌شود. خانوادهٔ ادریسی، بی‌هیچ مقاومتی، ملک خود را با قهرمان‌ها شریک می‌شوند و شکل تازه‌ای از زندگی جمعی را تجربه می‌کنند. قباد، شوکت، یونس، رشید، پری، کوکب از جملهٔ قهرمان‌ها هستند. در میانه‌های داستان، شخصیت سرشناسی به نام رکسانا یشویلی به اهالی خانه می‌پیوندد. ورود او که نمایندهٔ انسانی شهرنشین و درگیر با اضطراب بنیادی است، آغازی‌ست برای رو شدن ماهیت اصلی انقلاب و نیز انقلاب درونی برخی از شخصیت‌ها. آنچه که در نهایت رخ می‌دهد، بعضی از آنان را به سوی گذشته و طبیعت باز می‌خواند و عده‌ای را با پذیرش شیوه‌ای نو در زندگی، به سوی آینده سوق می‌دهد.

## ۶. بحث و بررسی

### ۶-۱. خانه و مسئلهٔ ریشه‌مندی

خانهٔ ادریسی‌ها بنا به گفتهٔ نویسنده، رمانی بی‌زمان و بی‌مکان است و محل وقوع حوادث داستان، اگرچه جایی به نام عشق آباد است، اما عشق آباد ترکمنستان نیست (ر.ک. دهباشی و کریمی، ۱۴۰۰: ۱۱۲)؛ شهری خیالی است که به اقتضای ماهیت خود، پیوندهای تاریخی و فرهنگی ندارد؛ بی‌هویتی مکان داستان، معلق بودن و بی‌ریشگی ساکنانش را به ذهن مخاطب متبادر می‌کند و فضاپردازی موهوم آن، انسان‌ها را در بطن حوادث روزگار، تنها و بدون تکیه‌گاه نشان می‌دهد؛ اما در دل این بی‌ریشگی، خانه، فراتر از یک مکان فیزیکی و نمادی است از ریشه‌مندی و احساس هویت. صاحب‌نظران معتقدند که خانه، آرکی‌تایپی است که در ناخودآگاه جمعی همهٔ انسان‌ها وجود دارد، چه یکی از نخستین نقاشی‌های هرکودک، مثلثی‌ست که بر روی مربعی قرار گرفته و مکانی است برای بودن در کنار یکدیگر (ر.ک. عابد، ۱۳۹۷: ۲۸). احساس تعلق به یک گروه و مکان، چنان که پیش‌تر اشاره شد، از نیازهای اساسی انسان برای مواجهه با چالش‌های دنیای مدرن و حفظ ارتباط نخستین، با دنیای طبیعی است. با نگاهی کلی به شخصیت‌های این داستان درمی‌یابیم که همهٔ آن‌ها به نوعی با تنهایی و عدم تعلق دست‌وپنجه نرم می‌کنند. اما از آنجا که فاقد کنش‌گری رشدیافته‌اند، میل آن‌ها به ریشه‌مندی به گونه‌ای نادرست بروز می‌یابد؛ برای خانوادهٔ ادریسی در قالب واپس‌گرایی و ماندن در گذشته؛ چنان‌که در ابتدای رمان، از خانه و اشیاء آن، به مثابهٔ ریشه و هویت خود محافظت می‌کنند: «تازنده‌ام خانه را حفظ می‌کنم» (علیزاده، ۱۳۹۶: ۱۶۹).

اینجا متروک است، درش را از بیست سال پیش بسته‌اند. چارشانه سبیل تازه‌رسته را تاب داد: ما افتتاح می‌کنیم. وهاب سینه

را سپر کرد: اول باید از روی نعش من بگذرید (همان: ۲۶).

مرقاب اتاق رحیلا باش، نگذار کسی نزدیکش شود! وگرنه نفت می‌ریزم خانه را به آتش می‌کشم (همان: ۳۳).

<sup>۱</sup> فروم احساس تنها بودن در جهان را به اضطراب بنیادی تعبیر می‌کند.

وقتی روی آن (صندلی) می‌نشستم، خاطرات خوب گذشته برایم زنده می‌شد. جای چند دست روی آن بود، مادرم، شوهرم، دختر جوان مرگم (همان: ۲۸).

و برای آتش کارها، در قالب تلاش برای سکونت در خانه، که احساس ریشه‌مندی‌شان را تقویت کند: گردن‌باریک چشمکی زد: صرف زندگی در چنین خانه‌ای از بزرگ‌ترین جرم‌هاست. پره‌های بینی وهاب با تنفسی تند لرزید، دست برابر دهان گرفت، اندرونۀ او از نفرت منقبض شد: خانه به ما ارث رسیده. باید ویرانش می‌کردیم؟ (آتش کارها پاسخ می‌دهند) باید به نیروهای ما پیشکش می‌کردید (همان: ۲۵).

به اعتقاد فروم، خانواده و قبیله و سپس کشور و ملت، وظایفی را انجام می‌دهند که مادر نسبت به فرزند خود دارد. «افراد بدانها متکی هستند، ریشه خود را در آن حس می‌کنند [...] فردی که به قبیله یا خانه‌ای تعلق نداشته باشد، از نظر جمع، بیگانه و خطرناک است» (فروم، ۱۳۶۸: ۶۲) از این رو می‌توان گفت حضور شخصیت‌ها در این خانه، نه از روی عشق که از روی اضطراب در موقعیت اضطراب است.

## ۶-۲. توجه به نیازهای اساسی

دو قشر اجتماعی متفاوت در این رمان حضور می‌یابند. نخست خانواده ادیسی که از طبقات مرفه و اشرافیان جامعه به حساب می‌آیند؛ سپس آتش کارها که غالباً از طبقه فرودست و روستاییانی هستند که بهره‌چندانی از ثروت، قدرت، جایگاه اجتماعی و فرهنگ نبرده‌اند. انقلاب توسط قشر دوم شکل گرفته است. افرادی که برای رسیدن به برابری و آزادی به این جریان پیوسته‌اند و نماینده کسانی هستند که ریشه‌های از دست رفته خود را با طبیعت، به وسیله ریشه‌های انسانی جبران می‌کنند. تعلق داشتن به گروه، داشتن اهداف مشترک و تعاملات اجتماعی از جمله این ریشه‌های جایگزین است. همین امر سبب شده است که قهرمان‌ها، علیرغم رنج‌های بیشتر، شور بیشتری نیز به زندگی داشته باشند. «آنچه اینان را به جلو می‌برد، شوق آزادی و امید سوزان به سرنگونی ظلم فردی و اقتصادی است و چون چیزی ندارند، از این معامله ضرری نمی‌بینند» (همو، ۱۳۶۳: ۱۱۱). توصیف نویسنده از قهرمان شوکت و از سبک زندگی قهرمان‌ها بیانگر همین ویژگی است:

هیجان زده روی پنجه‌های پا بلند شد، مو را گشود و پریشان کرد، دست می‌زد و می‌گریه، پا بر زمین کوبید؛ شور وحشی زندگی در تن حجیم، تنگی می‌کرد (علیزاده، ۱۳۹۶: ۱۲۶).

فواره را تا ته باز کرده بودند، اطراف حوض و باغچه، قالیچه انداخته بودند. کنار سماور چای می‌نوشیدند ... بچه‌ها بازی می‌کردند، روی چمن‌ها می‌دویدند و زمین می‌خوردند، زن‌ها یک‌ریز حرف می‌زدند؛ زیر درخت‌های گردو همه‌همه پیچیده بود. رنگ‌های تند لباس‌ها چشم وهاب را می‌زد. جوانک سرخ‌مو با هم‌صحبتی سیلو در راه شن‌پوش قدم می‌زد و بحث می‌کرد، دست‌ها را تکان می‌داد و داد سر او می‌کشید. وهاب شکاف پرده را به هم آورد. زیر لب غریه: چه شور حیوانی‌ای! پوچی و بیهودگی، تعصب و هیجان. چقدر به زندگی زمین باید چسبیده باشند؟ (همان: ۳۵).

اما قشر اول که اکنون مورد هجوم آتش کارها قرار گرفته‌اند، تنها بازماندگان خانواده‌ای اشرافی هستند که از ارتباط با محیط بیرون و دخالت در جریان‌های اجتماعی خودداری می‌کنند، اهداف برانگیزاننده‌ای ندارند و حضورشان، بیشتر تداعی‌گر زندگی در خاطره است تا کنش‌گری فعال در اکنون. آن‌ها اگرچه متمدن و ثروتمندند، در تنهایی و انزوا و در حالتی از تعلیق و سکون به سر می‌برند. «تنها احساسی که باعث می‌شود انسان از این اندیشه برحذر باشد که مانند ذره‌ای خاک، مغلوب کوچکی خود خواهد شد، احساس تعلق به جایی و معنی و هدفی در زندگی است و اگر نتواند به طریقی خود را به سیستمی که زندگی‌اش را مفهوم و جهتی می‌بخشد، مرتبط کند، سراسر وجودش سرشار از شک و تردید خواهد شد و همین تردید، عاقبت، قدرت عمل یا به عبارت دیگر قدرت زندگی را در او فلج خواهد نمود» (فروم، ۱۳۶۳: ۲۷). خصیصه‌ای که در خانواده ادیسی قابل مشاهده است:

با هیچ جناحی عرضه بندوبست ندارند، چون فکر می‌کنند از دماغ فیل افتاده‌اند. در خوابی گران فرو رفته‌اند، از تحولات بنیادی مطلقاً آگاهی ندارند (علیزاده، ۱۳۹۶: ۲۲۴).

تا کی این ورد را بشنوم، طبقه، دسته، ملیت، مذهب، نژاد، جنسیت؟ من یک نفرم! می‌فهمی؟ مثل حباب کف صابون، بی‌تکیه‌گاه، شناور، حتی خانواده نداشتیم، بی‌اسم و بی‌چهره بودم... حتی خودم را در آینه نمی‌شناسم. اگر خیلی عرضه داری

مرا بچسبان به یک طبقه! حتی منفورترین آن‌ها! از تکروری خسته‌ام، چه بهتر که با جمع شنا کنم. همراه آن یکی‌ها دست‌وپا هم تکان ندم. فقط فروتر رفتم (همان: ۲۷۷).

نیاز به ریشه‌مندی در دستگاه فکری فروم که ناشی از جدایی انسان از طبیعت است، در شخصیت رکسانا یشویلی به عنوان نماینده انسان شهری، ظهور و بروز یافته:

شخصیت‌های ساخته ذهن دیگران همه چیزم را بلعیده بود. پس خودم کجا رفته بودم؟ ریشه‌هایم را خشک کردند. پیوندهایم را با زندگی بریدند. شناور شدم. هیچ کنج امنی نبود. ردخور نداشت، همه دروغ می‌گفتند. سایه ریا، جنسیت و پول دور و برم را تاریک می‌کرد (همان: ۳۱۱).

(زمین را با پا نوازش کرد) وقتی این را نداشته باشید به کجا وصلید؟ (گونه‌های او صورتی شد) کاش منظورم را می‌فهمیدید! (همان: ۱۷۳).

ترس از رهاشدگی. دلم می‌خواهد به ریشه‌های اعماق زمین، هرچند پوسیده باشد، وصل باشم (همان: ۳۵۰).  
وقتی خانواده‌ای را از پشت پنجره می‌بینم فکرمی‌کنم شاید اشتباه کرده‌ام؛ تا کی آوارگی می‌تواند ادامه داشته باشد؟ (همان: ۱۷۳).

پیوستن به گروه آتش‌کارها برای رکسانا به منزله نوعی انگیزه و امید برای ادامه زندگی است:  
رکسانا ابروها را بالا برد: کنار بکشیم؟ آن وقت برای زندگی هیچ بهانه‌ای ندارم (همان: ۲۴۶).  
او از جمله کسانی است که در پایان داستان، مسیر خود را به سوی تعالی بازمی‌یابد و با پیوستن به قباد و رفتن به کوه، احساس هویت می‌کند: (با نوک کفش کتانی، صحن حیاط را نوازش کرد) دیگر دارمش! زیر پاهایم نمی‌لرزد! (همان: ۵۲۳).  
دیگر شخصیت‌های اصلی رمان نیز از این تأثیر و تأثر بی‌بهره نیستند. وهاب روشنفکری است که باوجود دانش و تحصیلات، جایگاهی در اجتماع ندارد و به جز مادر بزرگ، لقا، یاور و گاهی کتاب‌فروش، با کسی ارتباط نمی‌گیرد:  
ماهی دوبار به کتابفروشی آشنا سر می‌زد. مرد کتاب‌های تازه را برایش کنار می‌گذاشت، آن‌ها را برمی‌داشت، ابرو به هم کشیده و لب بسته، پول می‌داد و به خانه برمی‌گشت (همان: ۸).

هرگز از سوی پدر و مادرش مورد محبت قرار نگرفته و در جستجوی ریشه‌ای که باید در مادر می‌جست، ابتدا به ریحلا پناه می‌برد و پس از رفتن ریحلا، به کتاب‌ها:

از بچگی پناهگاه من گنجه لباس‌های او بود. ساعت‌ها آنجا در تاریکی می‌نشستم، وقتی پاهایم خواب می‌رفت می‌آمدم بیرون روی تخت دراز می‌کشیدم. توی دوربین منظره‌نما نگاه می‌کردم، دریاچه‌ها درخت‌ها، بازارهای هندوستان را می‌دیدم، انگار او پشت هر درخت آبشار و ستون ایستاده بود (همان: ۲۴۰).  
کتاب‌خواندن تو یک‌جور ادای دین به زنی‌ست که نشناختی؛ از طرف دیگر کتاب شاید جانشین مادر باشد. یک‌بار دورادور توی کوکت رفته بودم. دور کتابخانه می‌گشتی و انگشت‌های نوازشگرت را روی عطف‌ها می‌لغزاندی! این کاری نبود که از او دریغ کرده بودی؟ (همان: ۲۰۳).

از کودکی، روابط دوستانه موفق‌ی نداشته است:

داغ نکبتی که از کودکی بین او و دیگران فاصله می‌انداخت... می‌خواست آزاد باشد، مثل بچه‌های دیگر در کوچه‌ها بدود و بازی کند، شال گردن ضخیم را دور گونه‌ها بپیچد. کلاه دستی‌ای از نخ‌های نیم‌دار که رویاهای مادرانه در تاروپودش بافته شده بود بر سر بگذارد، در برف قدم بزند... (همان: ۷۲).

از هیاهوی زندگی فاصله گرفته و به نگرشی دلزده دچار است:

سالم‌است که چیزی در ته وجود تو (وهاب) مرده، دست کم لقا زندگی را با نفرت در چنگ دارد، اما تو چی؟ حتی نفرت هم نداری، چقدر ملال آور است (همان: ۱۷).

اما با ورود آتش‌کارها به تدریج دگرگون می‌شود. هم‌زیستی با قهرمان‌ها اگرچه ابتدا به زور و اجبار است، چیزهایی را در وهاب بیدار می‌کند که سال‌ها از آن غافل مانده است:

سی سال زندگی گیاهی، دست کم علف سبز می‌شد اما او کنده خشک و پوکی در حاشیه بود. از یک رؤیای شبانه به رؤیایی دیگر می‌رفت. هر جرعه چای را به زحمت فرو می‌داد و می‌اندیشید زندگی چقدر طولانی است. یک عمر هفتاد ساله برای رشید، برزو و قدیر به سرعت باد می‌گذشت. روان آن‌ها تعادل داشت. به چیزهای نادیدنی فکر نمی‌کردند، نمی‌پرسیدند. مثل طبیعت زنده بودند. از هوای خوش، چای شیرین و نان تازه لذت می‌بردند. وهاب به رشید لبخند زد. نخ رها شده بادبادک روح او در کنار قهرمان‌ها به زمین می‌پیوست (همان: ۱۸۱).

او درمی‌یابد که به ریشه‌هایی انسانی برای حفظ پیوندهای ازدست‌رفته‌اش با زندگی طبیعی، نیاز دارد: کتاب خواندن و بو کشیدن شیشه‌های عطر رخیلا دیگر کافی نیست. (رشید می‌پرسد) به من بگو چه می‌خواهی؟ (وهاب پاسخ می‌دهد) یک‌جور گرمای انسانی! (همان: ۵۵۸).

وهاب که تمدن را آغاز زوال انسان می‌دانست: «از لحظه‌ای که انسان صاحب تاریخ و تقویم می‌شود، می‌رود رو به کند ذهنی» (همان: ۳۷۷) در نهایت به دره‌های کشمیر بازمی‌گردد. به دره‌ها که هنوز گرمند و کنار رودخانه‌هایشان بنفشه‌های وحشی سبز می‌شود (همان: ۵۲۳) و به طبیعتی که در نقاشی‌های کودکی‌اش به آن پناه می‌برد:

وقتی از مدرسه برمی‌گشت به اتاق خود می‌رفت و در را می‌بست. چراغ را روشن می‌کرد. در نور نارنجی، با مداد رنگی تصویر گل و رود می‌کشید (همان: ۷۲).

لقا نیز منزوی و از ارتباط گریزان است:

در ضیافت‌ها به سه کنجی نیمه‌تاریک پناه می‌برد و دست روی دست می‌گذاشت. به مردهای جلف سبک‌سر، دختران بزرگ‌کرده پرغمز خیره می‌شد. فکرمی‌کرد دنیا چقدر پوچ است. دوران نجابت و متانت به سر آمده. موهای عمامه‌ای را لمس می‌کرد و با نفرت از مهمان‌ها رو برمی‌گرداند. چشم به پرده نقاشی مرغان آبی می‌دوخت و آرزوی پرواز می‌کرد (همان: ۸۹).

از مهر مادری بی‌بهره مانده:

لقا زانو زد و پیشانی را به تیزی تخت کوبید. با صدای بلند گریه سر داد: شما رخیلا را دوست ندارید. هیچ کدام از ما را دوست نداشتید. همیشه در فکر یک جفت چشم شیطانی آبی بودید (همان: ۱۷۱).

و چنان از زندگی بیزار است که در انتظار مرگ می‌نشیند: «انگار مصیبت زایش را با حسرت رجعت تسلماً می‌داد» (همان: ۱۳۰). در تنهایی به عکس قدیسه و پیانوی قدیمی پناه می‌برد و فقط زمانی احساس زنده بودن می‌کند که پیانو می‌نوازد. گویی موسیقی نیاز روح او را به تعالی و هویت اقلان می‌کند و برای دقایقی به دنیای طبیعی پیوندش می‌دهد:

کسی از دور باور نمی‌کرد او نوازنده آهنگ‌هاست. هر ضربه با روح و طراوت بود. آرزوهای سرخورده، تخیلات نوجوانی خاموش و دوشیزگی ساکن، در چشمه موسیقی زنده می‌شد، با قدرت از اعماق بیرون می‌آمد. در پیانو را که می‌بست لحظه‌ای جوان می‌شد، لبخند محوی می‌زد، چشم‌هایش می‌درخشید، اما زیاد طول نمی‌کشید، وقتی سر را برمی‌گرداند باز همان لقا بود؛ عبوس و کم‌تحمل (همان: ۱۵).

ورود آتش کارها به خانه، بیش از همه لقا را آزار می‌دهد. او در برقراری ارتباط آنقدر احتیاط<sup>۱</sup> می‌کند، که به کودکان نیز مشکوک است:

ناگهان قدم سست کرد و اندیشید از کجا معلوم کودکان را تعلیم نداده باشند؟ هیچ‌کس قابل اعتماد نیست. دنیا دام‌های غریبی دارد (همان: ۱۴۸).

با این‌همه، زمانی که گفت‌وگو را با دیگران می‌آغازد، خود را متعلق به گروهی می‌بیند و احساس هویت و ریشه‌مندی می‌کند. در نتیجه این امر، به فعالیت خودانگیخته<sup>۲</sup> می‌اندیشد:

نفس توانای زندگی از بطن از شهر با کوجه‌های تیره خواب‌های او فرق داشت. به کار اندیشید: بیرون رفتن از خانه و تدریس پیانو (همان: ۳۳۵).

<sup>۱</sup> در آراء زیمبل، نوعی بیگانگی و طرد است که در رفتار شهرنشینان، برای محافظت از روان در برابر بسیاری برخوردها در شهر اتفاق می‌افتد (زیمبل، ۱۳۷۲: ۵۹).

<sup>۲</sup> فعالیت آزادانه نفس، که انسان را یاری می‌دهد بر وحشت تنهایی غلبه کند، بدون آن که تمامیت نفس خود را از دست بدهد (فروم، ۱۳۶۳: ۲۸۷).

هم‌نشینی با قهرمان‌ها، به خانواده‌ ادیسی یاد می‌دهد که در جهت برطرف کردن نیازهای اساسی‌شان بکوشند: عمه پیش چشم مردها گشت و گذار می‌کرد و بی‌دغدغه پیانو می‌زد. پایه‌پای تیمور می‌نشست، علف‌های هرز باغچه را از ریشه بیرون می‌کشید. رخت‌های خیس را می‌تکاند، پهن می‌کرد و گیره می‌زد. با بچه‌ها وسط چمن می‌دوید و سرود یاد آنها می‌داد؛ چارچوب‌ها را گم کرده بود، تأسفی هم نداشت (همان: ۲۸۷). قهرمان شوکت ممنونم! به لطف شما ظرفیت‌هایم را شناختم (همان: ۳۳۷). لقا در پایان داستان با جهت‌یابی و برانگیختگی به زندگی بازمی‌گردد: وهاب! من اهل فکرکردن نیستم. سرم به دوار می‌افتد، اما میل دارم تا زنده‌ام زندگی کنم. زندگی یعنی نواختن. وقتی این پشت می‌نشینم انگار یک دسته پرنده دور سرم می‌پزند، محافظتم می‌کنند (همان: ۵۴۵).

### ۳-۶. رویارویی با آزادی

فروم واکنش روانی افراد را نسبت به آزادی، در قالب سه سازوکار دفاعی تبیین می‌کند: تسلیم در برابر اقتدار، میل به سلطه و همانند سازی با جمع؛ (ر.ک. فیست، ۱۳۹۳: ۲۳۰-۲۳۱) و رمان خانه‌ ادیسی‌ها تجسمی از این سازوکارها در روابط انسانی امروز است. با استناد به نظریه فروم، انسان در برابر بزرگی شهرها «به اندازه ذره‌ای ناچیز، کاهش پیدا کرده است. از او غیر از این بر نمی‌آید که مانند یک سرباز با دیگران قدم بردارد. هنوز می‌تواند عمل کند، اما دیگر آن حس خودمختاری و ارزش به جای خود باقی نیست» (فروم، ۱۳۶۳: ۱۴۶). به عبارتی، در برابر روستاییانی که در آرزوی رسیدن به آزادی، مشتاقانه مبارزه می‌کنند، ساکنان شهرها و اقشار مرفه‌تر جامعه قرار دارند که پیش‌تر به آزادی دست یافته‌اند و اکنون با اضطراب آن گلاویزند. همین امر خانواده‌ ادیسی را در برابر آتش کارها منفعل و تسلیم کرده است. فارابی در فصول منتزعه، معماری خانه را مؤثر بر اندیشه و رفتار افراد خانه می‌داند و معتقد است که «خانه‌های مستحکم و استوار و کاخ‌ها در خداوندان آن خوی‌ها و ملکات ترس و بیم و آسایش و آرامش و زینهار بی‌خونی پدید می‌آورد» (فارابی، ۱۳۸۲: ۲۷). هم‌چنین ابن خلدون، بر این باور است که باده‌نشینان از شهرنشینان دلیرترند. به اعتقاد او نوع زندگی، ثروتمندی و تجمل‌خواهی، رفاه، امنیت، تشکیلات جدید، محیط تازه و همه پدیده‌های شهرنشینی، از انسان بدوی موجودی متفاوت از گذشته می‌سازد که خون‌پرستی در او تضعیف شده، رابطه با قبیله‌اش را فراموش کرده و دلبستگی، عصبیت و تعلقات گذشته‌اش را ندارد (ر.ک. ابن خلدون، ۱۳۸۲: ۷۴۰). در این داستان نیز چنین خصلت‌هایی از زبان مادر بزرگ به وهاب نسبت داده می‌شود:

با گفتن مرد به او زیاده‌روی می‌کنی، مرد کار و باری دارد، نامزدی، رفیقی، اسب‌سواری و شکاری، می‌گساری در کافه‌ای، (آه کشید) کاش در این خانه مردی بود (علیزاده، ۱۳۹۶: ۱۶).

نسل ما فرق داشت، استوار بودیم، مصمم. اما شما چی؟ پس مانده‌های بی‌رمق دودمانی از دست رفته. حتی این یاور از تو و لقا بیشتر جوهر دارد (همان: ۴۱).

بر این اساس، سازوکار دفاعی تسلیم در برابر اقتدار و همانند سازی با جمع، از خانواده‌ ادیسی موجه می‌نماید. آتش کارها بر خلاف ادیسی‌ها، می‌کوشند تا دیگران را چون آلتی به دست بگیرند و بر آنها تسلط بیابند. افراد و ملت‌ها می‌توانند از این مکانیزم به عنوان راهی برای مقابله با اضطراب آزادی و بازگرداندن احساس‌های قدرت از دست رفته استفاده کنند (ر.ک. فیست، ۱۳۹۳: ۲۳۱). از این رو، سلطه‌گری آتش کارها و میلی که به قدرت نامحدود دارند، نشان‌دهنده گریز آنان از آزادی، به طریقی دیگر است:

قهرمان! کلوچه داغ گاهی لب و دهان را می‌سوزاند، شما به زور به مردم می‌خورانید، چرا برای انتخاب آزادشان نمی‌گذارید؟ قهرمان شوکت نیمکت را با دو دست گرفت تکان داد: ... با چه جرأتی پیش روی من، قهرمان شوکت نامدار، اسم نحس آزادی را به زبان آوردی؟ ما از این حساب‌ها نداشتیم، حتماً منظورت هرج و مرج است. این که هرکس ساز خودش را کوک کند! (علیزاده، ۱۳۹۶: ۲۴۵).

بگو به دنبال هیچ قدرتی به جز ما در زمین و آسمان نگرد» (همان: ۴۲۵). «بدون خواست ما برگ روی شاخه نمی‌جنبید (همان: ۵۱۷).

لقا روسری را محکم کرد: نه قبول نمی‌کنم، هیچ‌کس شکنجه‌گرش را دوست ندارد! صدایی از پشت سر گفت: چرا بعضی‌ها دوست دارند! ... یوسف ذرات چوب را تف کرد: شوکت فقط تنه دارد. آتش‌خانه مرکزی را از پشت سرش بردارند، مثل بادکنک خالی می‌شود. او هم به شکنجه‌گرانش وابسته است؛ حلقه‌های زنجیر را بگیر برو تا رأس (همان: ۱۵۲).

در مجاورت این دو گروه، شخصی به نام قباد زندگی می‌کند. او که عشق روزگار جوانی خانم ادیسی است و از نخستین آتش‌کارهایی که عمر خود را در کوه و برای روشن نگه داشتن آتش کوه گذرانده، به معنای اصیل آزادی دست یافته است اما آن را متاعی بی‌خردار (همان: ۳۶۸) می‌داند. به باور او انسان مدرن از آزادی می‌ترسد، زیرا آن را نمی‌شناسد و به جای درک آن به دنبال تسلیم یا تسلط است:

نقش طیب آن‌ها را بازی می‌کردم غافل از اینکه به شفا دهنده احتیاج ندارند. جلد می‌خواهند، کسی که از او بترسند (همان: ۳۶۱).

او ایده فروم را یادآوری می‌کند که تنها راه درست رویارویی با آزادی را عشق و کار تولیدی می‌دانست:

برای ما دور و نزدیک فرق نمی‌کند، انسان‌ها را با تمام ضعف‌هایشان دوست داریم، چون همه قربانی‌ایم؛ به جای نفرت، شفقت داریم (همان: ۴۱۵).

اما جامعه پذیرای او و عقیده او نیست:

آرزو داشتیم از آن اوج دور، نفس پاک زندگی را بدمم به شهرهای دلگیر، خواب گرفته و پژمرده؛ اما برعکس شد، شهر مرا فرو برد به حلقوم تاریکش (همان: ۵۱۳).

#### ۶-۴. از دیدگاه روماتیک

با نگاهی گذرا به مکتب روماتیک، می‌توان دریافت که خانه ادیسی‌ها، برخلاف نظر برخی از منتقدان، که آن را داستانی رئال، سورئال و گاه سمبلیک دانسته‌اند (ر.ک. دهباشی و کریمی، ۱۴۰۰: ۹۸-۱۰۲)، روایتی روماتیک است. بر پایه آنچه که در مباحث پیشین به عنوان مختصات کلی روماتیسم بیان شد، چنین می‌نماید که نویسنده این اثر نیز، زشتی‌ها و زیبایی‌های انقلاب را هم‌زمان به تصویر می‌کشد و برای یافتن حق بیان و آزادی مبارزه می‌کند. منتقدان آغاز این اثر را برگرفته از رمان آناکارین دانسته‌اند و چشم‌اندازهای علیزاده را الهام گرفته از رمان قرن نوزدهم و نویسندگانی چون تولستوی، فلور و ناباکف (ر.ک. مختاری، ۱۳۷۶: ۱۵).

اما برخی از اصول اساسی روماتیسم را، افزون بر موارد فوق، آزادی، بیان احساسات، گزیر و سیاحت، افسون سخن، شخصیت و بازگشت به طبیعت برشمرده‌اند (ر.ک. سیدحسینی، ۱۳۸۷: ۱۷۹-۱۸۲) که در ادامه به تفکیک، مورد بررسی قرار می‌گیرد:

#### ۶-۴-۱. آزادی

از دیدگاه روماتیک، هر مانعی که بخواهد فرد را محصور کند یا فکرش را تحت نظارت قرار دهد، باطل است و باید مورد ستیز قرار بگیرد (ر.ک. خواجهات، ۱۳۹۱: ۳۲). ماجرای این رمان نیز، نقدی است بر استبداد و قوانین اخلاقی جامعه، که علیزاده آن را محکوم می‌کند. ورود آتش‌کارها به خانه ادیسی‌ها و دخالتی که در طرز فکر، سبک زندگی و حریم خانوادگی آن‌ها دارند، به نوعی انتقاد از حکومت‌های توتالیتری و تمامیت‌خواهی‌ست که فردیت انسان را از او ستانده‌اند:

تکلیف این چیزها را باید مشخص کرد، به درد موزه می‌خورد. خانم ادیسی اعتراض کرد: تکلیف معین کردن برای چیزهای مردم به عهده شما نیست. هر دو به قهقهه خندیدند. ترکه‌ای سرخ شد: باید عرض کنم از وظایف خاص ماست (علیزاده، ۱۳۹۶: ۲۴).

اطاعت بی‌چون‌وچرای مردم از آتش‌کارها و آتش‌کارها از آتش‌خانه مرکزی، سلطه نظام‌های خودکامه‌ای را مورد نقد قرار می‌دهد که با گرفتن آزادی بیان و اندیشه از افراد اجتماع، یا آنان را وادار به گزیر می‌کنند و یا به بردگانی بدل می‌کنند که در چرخه اقتصاد پولی، مستحیل و از خود بیگانه می‌شوند:

شما برای مردم هیچ حقی قائل نیستید. آن‌ها را وسیله می‌دانید، وقتی کارتان تمام شد، راحت دورشان می‌اندازید. از روزی که وارد شدید یکریز به ما زالو گفتید. حالا از این زالوها چه انتظاری دارید؟ (همان: ۱۹۲)

ده سال تمام در کارخانه روغن‌کشی آفتاب مشغول کار بودم. تا صبح تق تق ماشین‌ها توی سرم می‌پیچید. خوابم را پریشان می‌کرد چهار شاهی مزد می‌گرفتم، عروسک کوکی شده بودم، در بیداری و خواب همیشه یک دسته بدنیهی را بالا و پایین می‌بردم. تا بیست‌ونه سالگی اصلاً نمی‌فهمیدم کی بهار می‌شود کی زمستان (همان: ۳۶۰).

اوضاع و احوال چطور است؟ (رشید پاسخ می‌دهد): یک سال بیگاری. اما اردوگاه منتفی شد. ناراضی نیستم قهرمان. وهاب بر زمین تف انداخت: باگذشت و مهربانند؟ رشید لب‌گزید: من چنین چیزی نگفتم! اما به جز کارخانه هیچ پناهگاهی ندارم. مثل شما فکرم باز نیست. به هرچه دارم می‌سازم (همان: ۵۵۷).

### ۶-۴-۲. هیجان و احساسات

رومانتیک‌ها معتقدند که احساس نیز، مانند عقل، از ضروریات زندگی است و هنرمند رومانتیک وظیفه دارد از هوس‌های روح خویش نیز بی‌برده سخن بگوید. اگر چنین نباشد، اندوه او از گذر بی‌رحمانهٔ زمان، شدت می‌یابد و خود را در دنیای بی‌ایمان امروز، تنها می‌بیند (ر.ک. سیدحسینی، ۱۳۸۷: ۱۸۱).

علیزاده، علیرغم محوریت سیاسی-اجتماعی رمان، از این بعد غافل نمانده و بعضی از شخصیت‌ها را نمایندگان گفتمان‌های عاشقانه در نظر گرفته است. خانم ادیسی را می‌توان مصداقی آشکار برای این مؤلفه دانست. او که متأثر از مردسالاری حاکم بر اجتماع و خانواده، از قباد، عشق روزگار جوانی‌اش، دست کشیده، با حسرت و اندوه، ثمرهٔ عمر را می‌نگرد و با آرزوی بازگشت به گذشته و گریز از زیست کنونی‌اش، روزها را سپری می‌کند:

اگر قرار بود زندگی را از نو شروع کنم شاید به راه دیگری می‌رفتم، مژه‌های تلخ‌وشیرین را می‌چشیدم، از بدگویی مردم و بلا و خطر نمی‌ترسیدم. حالا در آخر خط باید از خودم بپرسم چرا زندگی نکردم؟ زیر شیروانی زنگ زده، طاق‌های بلند ترک‌دار راه رفتم و خوابیدم و پوسیدم. گیرم سه تا بچه هم پس انداختم، (به لقا نگاه کرد) یک نمونه بیشتر نمانده، حاصل تمام عمر! ... ای کاش به کوه می‌زدم، با شعله‌های آتش گرم می‌شدم. همیشه سردم بوده تا بن استخوان (علیزاده، ۱۳۹۶: ۲۷۲).

خانم ادیسی به زحمت لب‌دریچه آمد، لقا و وهاب را کنار زد: چرا گذاشتی توی این خانه بیوسم؟ من که مثل آن‌ها نبودم، زن‌های این خاندان نفرین شده. جواب بده، چرا کوتاه آمدی؟ حالا به جز افسوس سال‌های رفته چی برابیم باقی مانده؟ بله مهمانی می‌دادیم، به! چه خوش می‌گذشت خانه پر از آدم بود، گوشت شکار می‌خوردند، استخوان‌ها تلنبار می‌شد. (سر را از دریچه خم کرد، رشته‌های موی سفید در نسیم موج زد) خوب نگاه کن! خاکستر و برف! من که زندگی نکردم اما تو در کنار خطر، مژه زندگی را چشیدی (همان: ۲۷۳).

### ۶-۴-۳. گریز و سیاحت

آزردگی از مکان و زمان موجود، سخن گفتن از زمان‌ها و مکان‌های دیگر و رؤیای پناه بردن به چیزی به جز اکنون و این‌جا، از دیگر ویژگی‌های آثار رومانتیک است (ر.ک. سیدحسینی، ۱۳۸۷: ۱۸۱). دو شخصیت اصلی این رمان، وهاب و رکسانا، پرچم‌داران این مؤلفه‌اند. وهاب به زندگی در گذشته عادت دارد. او که خودش را واپس‌گرا می‌داند، همواره در حسرت زیستن در مکان و زمانی دیگر است:

عصر اگر هوا خوب بود، روی صندلی کنار حوض می‌نشست، فواره را باز می‌کرد، به گرت‌های آب خیره می‌شد و از گذشته یاد می‌کرد؛ کودکی و نوجوانی که از او بسیار دور بود (علیزاده، ۱۳۹۶: ۸).

جهان رو به انحطاط است، ما در عصر کالی زندگی می‌کنیم، حیف شهر زیبای نسا. چقدر دلم می‌خواست در این زمانه نبودم. چندین قرن قبل با طبع من سازگارتر است: دوران آشیل، پریکلس، دلاوران میزگرد، شهبانوان، قلعه‌ها، شهرزاد و هزار و یک شب، آکوئیناس مقدس. چشم‌های او از تصور شکوه دنیای قدیم درخشید (همان: ۲۰).

رکسانا اما، با سفرهای واقعی‌اش، در پی رسیدن به زیبایی و کمال مطلوب رومانتیک بوده است:

آه نمی‌دانید در چه دخمه‌هایی بوده‌ام، مهمان‌خانه‌های سر راه، کلبه‌های تق‌ولق، حتی دلیجان سیار (همان: ۱۷۳).

با همه‌جور آدمی سر و کار داشته‌ام، از درشکه‌چی بگیر تا اشراف نزدیک به دربار. روشنفکرهای قلابی، فاضل‌نماها، کشیش‌ها، حتی کارگران معدن (همان: ۲۰۱).

همیشه قدرت مرموزی مرا به جاهای ناشناس می‌برد. شاید می‌خواهم از خودم فرار کنم. اما زمانی می‌رسد که باید ایستاد و جام زهر را تا ته سرکشید (همان: ۱۷۳).  
و سخنانش، فرار رومانتیک را تداعی می‌کند:  
آخ تو چی از من می‌دانی؟ گشت و واگشت‌ها، افت‌وخیزهایی که شاید به شجاعت تعبیر شود، چیزی جز فرار نبوده، نشنیده بگیر! (همان: ۱۹۸).

#### ۶-۴-۴. افسون سخن

توجه به ارزش کلمات و بار معنایی آن‌ها، هم‌چنین خیال‌انگیزی و آهنگین بودن متن نیز از مسائلی است که نزد رومانتیک‌ها اهمیت دارد (ر.ک. سیدحسینی، ۱۳۸۷: ۱۸۲) و نثر علیزاده از این منظر بسیار غنی است. بیان فاخر و ادبی و گاه شاعرانه نثر او نشان از احترامی دارد که برای واژه قائل است (ر.ک. مختاری، ۱۳۷۶: ۱۶). خود علیزاده آن را آهنگین توصیف می‌کند و مدعی است برای آن که متن توی ذوق نزند، نوعی وزن و آهنگ پنهانی دارد (ر.ک. دهباشی و کریمی، ۱۴۰۰: ۱۰۶):  
شبکه موی‌رگ‌های برجسته/ بین چروک‌ها/ گرم و هماهنگ می‌تپید/ دستی زنده بود که زودتر از پیرهن ابریشم/ تار و پودش گسسته می‌شد (علیزاده، ۱۳۹۶: ۲۲۷).  
از میان ترنج لاک‌ی/ گل‌هایی شفاف می‌روید/ به رنگ عقیق، شیشه و آب/ بانوی پیر لبخند زد/ ارتعاش نرم تبسم/ تار و پوست پژمرده پخش شد/ سر را به پشتی تکیه داد/ چشم بست (همان: ۲۸۰).

#### ۶-۴-۵. شخصیت و بازگشت به طبیعت

هنر یک هنرمند رومانتیک، بیان‌کننده خواهش‌های دل و رنج‌های روح اوست. او خودش را به جای قهرمانان داستان‌هایش می‌گذارد و از درون خود سخن می‌گوید (ر.ک. سیدحسینی، ۱۳۸۷: ۱۸۰). برخی از منتقدان، خانم ادیسی، رکسانا و شوکت را پاره‌هایی از شخصیت علیزاده داستان‌نویس دانسته‌اند و برآند که الگوهای ذهنی و زبانی علیزاده در آثارش، در واقع، تبیین‌کننده دنیای شخصی اوست (ر.ک. مختاری، ۱۳۷۶: ۱۵). علیزاده در این رمان، راوی تنهایی انسان است. تنهایی گریزناپذیری که در زندگی هرکس، به شیوه‌ای متفاوت، ظهور و بروز یافته است. او انزوای انسان را از زبان یونس، به بودن در شکم ماهی تشبیه می‌کند:

در زندان انفرادی سرنخ‌های تو به جهان وصل است: یادآوری خاطرات، گفتگویی با نگهبان، آسمان پشت دریچه، اما آنجا، در شکم ماهی، خاطره‌ای نیست؛ سکوت پیش از آفرینش، تنهایی مطلق آفریدگار (علیزاده، ۱۳۹۶: ۲۹۳)  
و آگاهی‌اش را از حقیقت پوچ انسان و میل به طبیعت این‌گونه بر زبان می‌آورد:

چرت‌زدن وسط علف‌ها چه کیفی دارد. بوی گل‌های یونجه آدم را مست می‌کند. طبیعت اسرار آمیز! هزار سال دیگر هم باز از زمین یونجه می‌روید، شاخه‌ها شکوفه می‌دهد، ولی ما چه خواهیم بود؟ هیچ مطلق پدرجان! ملتفت شدی؟ (همان: ۱۰۴).  
کاش همان‌جا مرده بودم، با بهترین دوستانم، روی گون‌های کوهی؛ چه عطری دارند! با شیرۀ این علف می‌توان هفته‌ها زنده ماند. مثل چلچله بودیم، هنوز جوان، امیدوار، خوش به حال آن‌ها که رفتند؛ آینده را ندیدند (همان: ۱۵۴).

تصاویر او از روستا و زندگی روستایی، شاد و سرزنده‌اند:

خوش‌ترین روزهای عمر او وقتی بود که در روستا زندگی می‌کرد. میوه می‌چید و از کوه سنگی بالا می‌رفت. هسته‌ها را جدا می‌کرد و هر دو نیمه را زیر آفتاب تموز می‌گذاشت. بوی زردآلوی رسیده با عطر یونجه در هم می‌پیچید (همان: ۴۴۷).  
دل‌بسته بودم به زمین زیر پایم، هرچه از خاک بیرون می‌آمد: میوه‌های خوب رسیده، انگورهای ارغوانی، پاجین رنگارنگ زن‌ها در کشتزار، پشت خنده‌های آن‌ها شادی ناب بود، بوی شیر و نان می‌دادند (همان: ۴۹۶).

تصوّر روستاییان را از شهرها اشتباه می‌داند:

به یاد تصویری افتاد که سالیان سال از شهر، در ذهنش ساخته بود: خانه‌ها شفاف مثل شیشه، کوچه‌ها پرنور، کالسکه‌ها روشن و چهار اسبه (همان: ۴۶۷).

و انسان‌های شهرنشین را از زبان رکسانا چنین توصیف می‌کند:

با شکم‌های گرسنه، چشم‌های حریص می‌رفتند به رستوران‌ها، تا خرخره می‌خوردند، به زنان جوان چشمک می‌زدند، فکر خرید و فروش بودند، هم‌خوابگی، تور زدن. زن‌ها میان پالتو خز وول می‌خوردند و لب‌های سرخ را غنچه می‌کردند، مثل گربه‌های ماده با ناله حرف می‌زدند... (همان: ۲۴۷).

آه چه تاریکند و ژنده! هیچ حسرتی، یادگاری، پولک رنگ و رو رفته‌ای، عطر غلیظ سبزی در حیاتشان نمی‌درخشد. تب تندشان زود عرق می‌کند، وسط ازدحام و هیاهو یقه جر می‌دهند حتی می‌میرند ولی به زندگی و مرگ وفادار نیستند، با شعار به شور می‌آیند، به نیروی هذیان جلو می‌روند، خصایص فردی ندارند. در زندگی عادی ستمگرند و ضعیف. از نوک هرم تا پایین با وزش باد می‌چرخند، همه سر و ته یک کرباسند، وقتی ماسک‌ها را بردارند صورتی دله و سفله دارند، یادآوری آن‌ها حالم را به هم می‌زند (همان: ۲۵۱).

از نیاز آدمی به عشق، که در جهان مدرن محلی ندارد، سخن می‌گوید:

قهرمان شوکت دست‌های او را پایین انداخت: عشق و پشیم موقوف! شانسی آوردیم! هر طرف می‌رویم توی گوشمان زر زر عشق است، هیچ‌وقت نشد از سازندگی بگویند؛ از کشاورزی مکانیزه! هیچ‌کدام از شما نمی‌دانید امسال محصول گندم ما کمتر از میزان مصرفی است. بعضی از صنایع لنگ شده، قطارها پر از آدم است، شپش همه‌جا را گرفته؛ اصلاً به این مسائل فکر کرده‌اید؟ یا روی تار عنکبوت‌های مغزتان فقط عشق بندبازی می‌کند؟ (همان: ۲۶۵).

چشم‌انداز حکومت‌ها را نکوهش می‌کند:

بیماری عشق ریشه‌کن می‌شود، مردان و زنان قوی در خدمت تولید نسل قرار می‌گیرند. پس از ادای وظیفه، برای پیش‌برد صنعت، پا به میدان می‌گذارند. من به دورنمای این نسل افتخار می‌کنم (همان: ۵۱۹).

و آروزی بازگشت دارد:

دل‌م برای غبار صورتی انگورها، در نور آفتاب تنگ شده. به زادگاهم برمی‌گردم (همان: ۵۷۷).

در پایان داستان نیز، کشاورزی مکانیزه را نمادی از ورود مدرنیزاسیون در نظر می‌گیرد که سادگی طبیعی را دستخوش تغییراتی اساسی می‌کند:

رشید به بنا نگاه کرد: همه تار و مار شدیم. حیف! تراکتور آورده‌اند. کشاورزی مکانیزه [...] تراکتور نزدیک می‌شد و ساقه‌های گندم را به سرعت درو می‌کرد (همان: ۵۸۰).

نمونه‌های فوق، بر ذهنیت رمانتیک نویسنده دلالت دارد که به دو شیوه، به مقابله با شرایط حاکم بر اجتماع می‌پردازد: «نخست اینکه طبیعت را به منزله مرهم روحی انسان می‌ستاید و دوم اینکه چون خود را از دیگر آحاد جامعه بیگانه حس می‌کند، به دنیای فردی درون خود، پناه می‌برد» (پاینده، ۱۳۹۰: ۱۰۸).

## ۷. نتیجه‌گیری

بر اساس آراء فروم، متعلق بودن به یک خانه و خانواده، اضطراب بیگانگی را در انسان کاهش می‌دهد. علیزاده در این رمان، خانه را تنها یک مکان فیزیکی نمی‌داند، بلکه از آن سرپناهی معنوی می‌سازد تا اندوه تنهایی را در ساکنانش تسکین ببخشد. از این واقعیت روانشناسی می‌توان چنین استنباط کرد که خانه ادیسی‌ها برای خانواده ادیسی به عنوان نمادی از هویت و گذشته خانوادگی در نظر گرفته شده است و برای آتش‌کارها برطرف‌کننده احساس نیاز به تعلق و ریشه‌مندی.

این رمان علاوه بر بازنمایی انقلاب و تحولات اجتماعی، تلاشی است برای نشان دادن رویارویی انسان با مسئله آزادی در جهان مدرن. بر مبنای روانکاوی اریک فروم، آزادی اگرچه از دستاوردهای بزرگ مدرنیته است، انسان را در معرض اضطراب و بی‌پناهی قرار می‌دهد. به عقیده او، انسان مدرن به طریق گوناگون می‌خواهد از آزادی خود بگریزد.

در این مطالعه، نشان داده شد که آتش‌کارها به عنوان مردمانی ریشه‌دار در سنت و روستا، بنا به سبک زندگی، به نیازهای اساسی خود توجه نشان می‌دهند و همین امر به آنان امکان شور و حرکت انقلابی می‌بخشد. آنان در مواجهه با آزادی، به وسیله مکانیزم تسلط، می‌کوشند تا احساس قدرت از دست رفته و پوچی خود را جبران کنند. در مقابل این گروه، خانواده ادیسی قرار می‌گیرد که با عدم توجه به نیازهای اساسی، پیوندهای خود را با جهان طبیعی از دست داده‌اند و در اثر زیست شهری و مرقه خود،

به تسلیم و پذیرش در برابر آتش کارها تن می‌دهند. بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که علیزاده، تصویری دوگانه از انسان مدرن ارائه می‌دهد؛ نخست انسان شهری که با آزادی روبه‌روست اما به دلیل اضطراب و سبک زندگی ناشی از آن و با انفعال و تسلیم، آزادی خود را پس می‌زند و از سوی دیگر انسان ریشه‌مند روستایی که توان حرکت و مقابله دارد، اما با تلاش در جهت تسلط یافتن، به شیوه‌ای دیگر از آزادی فرار می‌کند. این دوگانه، نه تنها بازتاب نظریه فروم درباره گریز از آزادی است، بلکه نشان می‌دهد علیزاده در ناخودآگاه خویش، بیش از آن که به آینده مدرن امیدوار باشد، در آرزوی بازگشت به ریشه‌های سنتی و بازیافتن امنیت از دست رفته است. این تمایل به ویژه هنگامی روشن‌تر می‌شود که از دیدگاه روماتیک نیز به اثر او نگاه کنیم. با استناد به مصداق‌های گوناگونی که عنوان شد، می‌توان این رمان را اثری روماتیک به حساب آورد و علیزاده را نویسنده‌ای دانست که گویی از اضطراب‌های جهان مدرن، به گریزگاه رمانتیسم روی آورده است.

### منابع

- آبادی، فرزاد (۱۳۹۸). شعر شهری، تهران، نشر روزنه.
- ابهری، مهناز و همکاران (۱۴۰۲). «بازتاب سنت و تجدد در رمان خانه ادیسی‌ها». *تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)*. دوره ۱۵، شماره ۵۵، صص ۴۸۰-۵۰۳.
- احمدی ملابری، یدالله و سمیه آقاجانی (۱۳۹۲). «تنهایی روشنفکر در رمان‌های غاده‌السمان و غزاله علیزاده». *ادب عربی*، شماره ۱، سال ۵، صص ۱-۱۸.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمن (۱۳۸۲). *مقدمه ابن‌خلدون*، محمد پروین گنابادی، چاپ دهم، تهران، علمی و فرهنگی.
- براهنی، رضا (۱۳۹۳). *قصه‌نویسی*، تهران، مؤسسه انتشارات نگاه.
- برلین، آیزایا (۱۳۸۷). *ریشه‌های رمانتیسم*، ترجمه عبدالله کوثری، تهران، ماهی.
- برمن، مارشال (۱۴۰۰). *تجربه مدرنیته: هرآنچه سخت و استوار است دود می‌شود و به هوا می‌رود*، مراد فرهادپور، تهران، طرح نقد.
- پاینده، حسین (۱۳۹۰). «ریشه‌های تاریخی و اجتماعی رمانتیسم»، *رمانتیسم (مجموعه مقالات)*، چاپ سوم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات.
- تودوروف، تزوتان (۱۳۹۱). *ادبیات در مخاطره*، محمدمهدی شجاعی، تهران، نشر ماهی.
- چاو، حسن و همکاران (۱۳۹۵). «تحلیل مقایسه‌ای دو رمان سمفونی مردگان و خانه ادیسی‌ها با تاکید بر مضامین اجتماعی». *ادبیات پارسی معاصر*، سال ششم، شماره اول، صص ۱۳۵-۱۵۶.
- حبیبی، سیدمحسن (۱۳۹۷). *از شار تا شهر*، چاپ هفدهم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- خالصی مقدم، نرگس (۱۳۹۲). *شهر و تجربه مدرنیته فارسی*، تهران، تیسرا.
- خواجهات، بهزاد (۱۳۹۱). *رمانتیسیسم ایرانی*، تهران، بامداد نو.
- دهباشی، علی و مهدی کریمی (۱۴۰۰). *شناخت‌نامه غزاله علیزاده*، تهران، نشر رازگو.
- روسو، ژان ژاک (۱۴۰۳). *قرارداد اجتماعی*، غلامحسین زیرک‌زاده، تهران، فرمهر.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶). *گفتار در باب نابرابری*، حسین راغفر و حمید جاودانی، تهران، موسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی.
- زیمل، گئورگ (۱۳۷۲). «کلانشهر و حیات ذهنی»، یوسف اباذری، نامه علوم اجتماعی، جلد دوم شماره سوم، صص ۵۳-۶۶.
- سیدحسینی، رضا (۱۳۸۷). *مکتب‌های ادبی*، جلد اول، چاپ پانزدهم، تهران، مؤسسه انتشارات نگاه.
- شولتز، دوان پی و سیدنی الن شولتز (۱۳۸۹). *نظریه‌های شخصیت*، یحیی سیدمحمدی، چاپ هفدهم، تهران، ویرایش.
- عابد، ندا (۱۳۹۷). «خانه شخصیت پنهان در آثار داستانی»، *نشریه آزما*، شماره ۱۳۱، صص ۲۸-۳۱.
- علیزاده، غزاله (۱۳۹۶). *خانه ادیسی‌ها*، چاپ هشتم، تهران، انتشارات توس.
- فارابی، ابونصر محمدبن محمد (۱۳۸۲). *فصول متزعه*، حسن ملکشاهی، تهران، سروش.
- فرضی، حمیدرضا و فرزانه خسروحسینی (۱۳۹۰). «تحلیل روانشناختی شخصیت‌های برجسته رمان خانه ادیسی‌ها»، *بهارستان سخن*، شماره ۱۸، صص ۲۵۵-۲۸۶.
- فروم، اریک (۱۳۷۹). *گریز از آزادی*، عزت‌اله فولادوند، چاپ نهم، تهران، مروارید.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۳). *گریز از آزادی*، داود حسینی، تهران، گلشائی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۶۸). *جامعه سالم*، اکبر تبریزی، چاپ سوم، تهران، بهجت.  
 فکوهی، ناصر (۱۳۸۳). *انسان‌شناسی شهری*، چاپ دوم، تهران، نشر نی.  
 فیست، جس و گریگوری جی فیست (۱۳۹۳)، *نظریه‌های شخصیت*، یحیی سیدمحمدی، چاپ دهم، تهران، نشر روان.  
 مختاری، محمد (۱۳۷۶). «موقعیت اضطراب»، *فرهنگ توسعه*، شماره ۲۸، صص ۱۶-۱۲.

## References

- Abadi, Farzad (1398), *Urban Poetry*, Tehran, Rowzane. [in Persian]
- Abed, Neda (1397), "House as a Hidden Character in Fiction", *Azma Journal*, No 131, p28-31. [in Persian]
- Abhari, Mahnaz et al. (1402), "The Reflection of Modernity and Tradition in the Novel the House of the Idrisis", *Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (DehKhoda)*, Volume 2, No 55, p480-503. [in Persian]
- Ahmadi Malayeri, Yadollah & Somayye Aghajani (1392), "The Intellectual's Solitude in the Novels of Ghada al-Samman & Ghazale Alizade", *Arabic Literature*, No 1, p1-18. [in Persian]
- AliZade, Ghazale (1396), *House of Idrisis*, Ch 8, Tehran, Tous Publishing. [in Persian]
- Barahani, Reza (1393), *Story Writing*, Tehran, Negah Publishing House. [in Persian]
- Berlin, Isaiah (1387), *The Roots of Romanticism*, Translated by Abdollah Kowsari, Tehran, Mahi Publishing. [in Persian]
- Berman, Marshall (1400), *All That Is Solid Melts into Air: The Experience of Modernity*, Translated by Morad FarhadPour, Tehran, Tarhe-Naqd. [in Persian]
- Chav, Hassan et al. (1395), "Comparative Study of Symphony of the Dead and The House of Idrisi: Focus on Social Themes", *Contemporary Persian Literature*, No 1, p135-156. [in Persian]
- Dehbashi, Ali & Mehdi Karimi (1400), *Biographical Dictionary of Ghazale Alizade*, Tehran, Razgou. [in Persian]
- Farabi, Abu-Nasr Mohammad ebn-e Mohammad (1382), *Fosul-e Montazea*, Translated by Hassan MalekShahi, Tehran, Soroush. [in Persian]
- Farzi, Hamidreza & Farzane KhosrowHosseini (1390), "Psychological Study of the Key Characters in the House of Idrisis", *Baharestan-e Sokhan*, No 18, p255-286. [in Persian]
- Feist, Jesse & Gregory J. Feist (1393), *Theories of Personality*, Translated by Yahya SeyedMohammsdi, Ch 10, Tehran, Ravaan Publishing.
- Fokouhi, Naser (1383), *Urban Anthropology*, Ch 2, Tehran, Ney Publishing. [in Persian]
- Fromm, Erich (1363), *Escape from Freedom*, Translated by Davoud Hosseini, Tehran, Golshaei. [in Persian]
- Fromm, Erich (1368), *The Sane Society*, Translated by Akbar Tabrizi, Ch 3, Tehran, Behjat. [in Persian]
- Fromm, Erich (1379), *Escape from Freedom*, Translated by Ezzatollah FouladVand, Ch 9, Tehran, Morvarid. [in Persian]
- Habibi, Seyed Mohsen (1397), *From Shaar to Shahr*, Ch 17, Tehran, Tehran University Publishing. [in Persian]
- Ibn-Khaldoun, Abdol-rahman (1382), *Moqaddame*, translated by Mohammad Parvin Gonabadi, Ch 10, Tehran, scientific and cultural. [in Persian]
- Khajat, Behzad (1391), *Iranian Romanticism*, Tehran, Bamdade-Now. [in Persian]

- Khalesi Moqaddam, Narges (1392), *City & the Experience of Persian Modernity*, Tehran, Tisa Publishing. [in Persian]
- Mokhtari, Mohammad (1376), State of Anxiety, Culture of Development, No 28, p12-16. [in Persian]
- Payande, Hossein (1390), "The Historical and Social Roots of Romanticism", *Romanticism (Collection of Articles)*, Ch 3, Tehran, Printing & Publishing Organization. [in Persian]
- Rousseau, Jean-Jacques (1403), *The Social Contract*, Translated by GholamHossein ZirakZade, Tehran, Farmehr. [in Persian]
- Rousseau, Jean-Jacques (1386), *Discourse on Inequality*, Translated by Hossein Raghfar & Hamid Javdani, Tehran, Institute for Higher Education and Research in Management and Planning. [in Persian]
- Schultz, Duane P & Sydney Ellen Schultz, *Theories of Personality*, Translated by Yahya SeyedMohammadi, Ch 17, Tehran, Virayesh. [in Persian]
- SeyedHosseini, Reza (1387), *Literary Schools*, Vol. 1, Ch 15, Tehran, Negah Publishing House. [in Persian]
- Simmel, Georg (1372), "The Metropolis and Mental Life", Translated by Yousef Abazari, *Social Sciences Letter*, Vol. 2, No 3, p53-66. [in Persian]
- Todorov. Tzvetan (1391), *Literature in Peril*, Translated by Mohammad Mehdi Shojaei, Tehran, Mahi Publishing. [in Persian]

